

پیشخوان

حیات زنده باد آیت‌الله‌العظمی مرعشی نجفی
در آینه یک داستان نگاشته

شمه‌ای از حالات و مقامات «شهاب‌دین»

■ **محمدرضا کائینی**

اثری که هم اینک در معرفی آن سخن می‌رود، حیات مرجع والامقام زنده‌یاد آیت‌الله‌العظمی سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی را در قالب داستان روایت کرده است. مورد ذیل اشارت پرده‌است:

این مجموعه داستانی از سوی زهرا باقری به نگارش درآمده و انتشارات شهید کاظمی، آن را منتشر کرده است. حجت‌الاسلام والمسلمین سید محمود مرعشی نجفی فرزند آن مرجع نامور – که این اثر را مورد بازیبندی و تصحیح قرار داده است – در مقدمه آن به نکات ذیل اشارت پرده‌است:

«حضرت آیت‌الله‌العظمی سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی (اعلی الله مقامه الشریف) یکی از معدود مراجع تقلید است که به‌جز تبحر در فقه و اصول و ادبیات و منطق، در رجال و درایه، علم انساب سادات، پزشکی و غیره صاحب‌نظر بود. وی با داشتن بیش از ۲۰۰ اجازه کتبی اعم از اجتهاد و روایت و افزون بر ۲۵۰ اجازه شفاهی، می‌توان ایشان را شیخ‌الاجازه عصر خویش خواند. همچنین از عصر صفوی به بعد جز ایشان عالمی را نمی‌شناسیم که در علم انساب و مشجرات سادات سرآمد اقران باشد و نیز یکی از فعالان تقرب مذاهب بوده‌اند، لذا ایشان را از دیگران متمایز ساخته است. بر این اساس چند تن از پژوهشگران و نویسندگان بر آن شدند تا کتاب‌ها یا رساله‌هایی در خور شأن آن بزرگوار را برای آشنایی مسلمانان به‌ویژه جوانان، با زندگی بسیار معمولی و ساده این مرجع جامع‌الاطراف تهیه کنند.

شویخته‌نامه امروز در اجتماع خودمان، اگر از برخی جوانان سؤال کنید اصول دین چند تاست یا



۶۰هـ آیت‌الله‌العظمی سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی، در حال زیارت مرقد حضرت معصومه(س)

نام دانشمندان بزرگ شیعه را ببرسید، از پاسخ عاجزند، لیکن چنانچه درباره هنرپیشگان سینما و تئاتر اعم از زن و مرد سؤال کنید، بلافاصله نام و مشخصات زندگی آنان را پاسخ می‌دهند. همچنین اگر نام فوتبالیست‌های خارجی را سؤال کنید، سریع‌آم بیشتر آنان را اعلام می‌کنند. واقعاً جافعه است! بحمدالله پس از ارتحال مرحوم والد بزرگوارم تاکنون، صدها مقاله در رسانه‌ها و افزون بر ۱۰ کتاب پیرامون زندگینامه این عالم جلیل‌القدر نگاشته و چاپ و منتشر کرده‌اند. در اینجا جا دارد به سبهم خود از یک‌یک آن نویسندگان، خاصه خواهر محترمه خانم زهرا باقری که به صورت جالبی بخش‌هایی از زندگی مرحوم آیت‌الله‌العظمی مرعشی نجفی (ره) را به رشته تحریر کشانده، تشکر کنم. تاکنون اثری درباره آن فسخصیت علمی نوشته شده، ولی چنین متنی را طی که آن رویدادها را به صورت داستانی و ساده نگاشت‌اند

تا قشمر نوجوان و جوان نیز بتوانند از آن بهره‌مند شوند، مشاهده نخواهید کرد. در این راستا حقیر هر آنچه را که نوشته شده، مطالعه و چنانچه نکته‌ای از واقعیت دور بوده حذف یا اصلاح کرده‌ام، لذا تمام مطالب این اثر از رسمند و زیبا مورد تأیید حقیر می‌باشد. در پایان از همکارانی که در به‌وجود آمدن این اثر فاخر نقش داشته‌اند، به‌ویژه همسر سرکار خانم باقری، برادر فرزانه و متعهد آقای حامد درانی، همچنین از شخص خاتم باقری که به فکر انتشار چنین اثری افتاده و آن را به مرحله اجرا درآورده‌اند، بی‌نهایت سپاسگزارم. از درگاه ربوبی دوام توفیق و تأییدات ایشان و همسر محترمشان را درود خدمت به اسلام و مسلمین مسئلت می‌نمایم. با درود به روان پاک آن عالمی که بسیار ساده‌زیست بود و از مال دنیا هنگام رحلت، هیچ مبلغ یا ملکی و ساختمانی در هیچ جای کره زمین نداشت و به‌راحتی و سادگی رخت‌از این دنیای فانی بربست. والسلام خیر تمام…»

■ **احمدرضا صدری**
ما موریت ژنرال رابرت داج هایزر در ایران، ۴۴ ساله‌شد. این سفر ناکام و خروج بی‌دستآورد وی از کشورمان، فرآیندی را کلید زد که تا هم اینک تداوم یافته‌است. چنین رویدادی به‌سدد استاد و تحلیل‌ها، در خور خوانش می‌نماید. امید آنکه علاقه‌مندان به تاریخ انقلاب اسلامی را مفید و مقبول آید.

■ ■ ■

■ **شاه و بختیار، بی‌اطلاع از سفر هایزر به ایران**

بی‌تردید سفر ژنرال رابرت هایزر به ایران، آخرین تلاش دولت امریکا برای سرپا نگه داشتن حکومت پهلوی دوم به‌شمار می‌رود. امریکایی‌ها اگرچه شانس بازی شاه را کم می‌دانستند، اما در نهایت و مجدداً بخت خود را در این زمینه آزمودند. در این میان اما حتی تعجب شاه و بختیار را نیز برانگیخت! تارنامی مرکز اسناد انقلاب اسلامی، طی مقالی در این باب چنین آورده‌است:

«به‌گزارش مستشاران امریکایی در نیروهای مسلح کشور ایران، پیش از خروج شاه از ایران، حالت یأس و نومیدی و سردرگمی بر ارتش حاکم بود و از آن جایی که تمام کادر نظامی ایران نسبت به شاه سوگند وفاداری یاد کرده بودند، پذیرش اطاعت از بختیار برای آنها آسان نبود. در چنین شرایطی هارولد براون وزیر دفاع پیشنهاد کرد، امریکا برای کسب اطلاعات بیشتر از موقعیت فرماندهان عالی‌نظامی ایران و تحت تأثیر قرار دادن آنها باید یک ژنرال عالی‌رتبه به ایران اعزام کند. برای این مأموریت، ژنرال رابرت داج هایزر معاون نیروهای ناتو در اروپا برگزیده شد. او قبلاًنیز به ایران آمده بود و مقامات بالای ارتش ایران را می‌شناخت. براون برای او، نقشی مانند یک مشاور در نظر گرفته بود. او کار تر از متقاعد کرد به جای اعزام یکی از افراد کابینه، هایزر را بفرستد که مورد

بی‌تردید سفر ژنرال رابرت هایزر به ایران، آخرین تلاش دولت امریکا برای سرپا نگه داشتن حکومت پهلوی دوم به‌شمار می‌رود. امریکایی‌ها اگرچه شانس بقای شاه را کم می‌دانستند، اما در نهایت و مجدداً بخت خود را در این زمینه آزمودند. در این میان اما نکته مهم، شکل عجیب ورود هایزر به ایران بود که حتی تعجب شاه و بختیار را نیز برانگیخت! او به ایران آمد تا امکان وقوع یک کودتای نظامی را بررسی کند یا فراهم

تاریخ

کفسدوگ۸۸۴۲۷۸۸۴۹



ژنرال رابرت داج هایزر

رابرت هایزر: «به‌نظر من روش درست این بود که روی سر راهیپمایان تیراندازی هوایی کنند و از گاز اشک‌آور استفاده نمایند. اگر این روش مؤثر نبود، لوله تفنگ‌ها باید پایین می‌آمد تا شکی باقی نماند که نیروها شوخی ندارند. ژنرال قه‌باغی فوراً با آقای بختیار تماس گرفت و بعد آجودانش را صدا کرد. خیلی سریع به زبان فارسی دستور آتش داد و به طرف من برگشت و گفت همانطور که صحبت کرده بودیم، اوضاع دقیقاً کنترل خواهد شد… کمی بعد گزارش رسید که نیروها طبق دستور ما وارد عمل شده‌اند…»

مأموریت ژنرال هایزر در ایران، کلید خوردن یک ناکامی ۴۴ ساله

امریکا تا آخرین لحظه برای حفظ شاه تلاش کرد

امیدار در این فرماندهان افزایش دهد و توجه آنها را به هدف معطوف دارد. در اثر تاریخی– پژوهشی «یکسال مبارزه برای سرنگونی رژیم شاه» منتشره از سوی مرکز اسناد انقلاب اسلامی، در این باره آمده‌است: «مهم‌ترین بخش مأموریت هایزر، حفظ یکپارچگی ارتش بود. هایزر ابتدای ورود به ایران تصمیم گرفت، با چهار افسر عالی‌رتبه و تأثیرگذار ارتش ملاقات کند. این چهار نفر عبارت بودند از: سپهبد امیرحسین ربیعی فرماندهنیرویی هوایی، دریسادر کمال‌الدین حبیب‌اللهی فرماندهنیروی دریایی، از تشید طولفانیا معاون وزارت دفاع و مسئول خریدهای تسلیحات جانور و ارتشید عباس قهرباغی رئیس ستاد مشترک ارتش. هایزر ملاقات‌های خود را به صورت جداگانه از همان ۱۶دی ماه آغاز کرد، اما آنها را سخت مرعوب قدرت انقلاب یافت. ژنرال امریکایی اقدامات داشت تا فرماندهان نظامی را – که اینگونه از رفتن شاه به وحشت افتاده بودند– منسجم و آماده کودتا نماید.

هایزر مرد پرکار و امیدواری بود، شب و روز برای مأموریت خود برنامه‌ریزی می‌کرد، به‌سافرماندهان صحبت‌می‌کرد و به‌اتنها امید می‌داد. هایزر پس از این ملاقات‌ها، چهار برنامه را برای فرماندهان نظامی طراحی کرد: ۱– جلوگیری از فرار فرماندهان بعد از رفتن شاه و حفظ انسجام آنها. ۲– تغییر انقیاد فرماندهان از شاه به بختیار. ۳– طرح به حرکت درآوردن اقتصاد در جهت حمایت از دولت بختیار توسط ارتش. ۴– مقابله با جنگ روانی امام خمینی.

ژنرال امریکایی سپس در ملاقات با شاه، مأموریت خود و دستورات کارتر را تشریح کرد و تشکیل کمیته بحران و آخرین تحولات آن را به اطلاع محمدرضا پهلوی رساند. شاه همان روز به قه‌باغی دستور داد به حرف هایزر گوش کند و به وی اطمینان داشته باشند. وظیفه دیگر هایزر، طرح یک کودتا از سوی ارتش در صورت شکست بختیار بود. منظور از کودتا در این طرح، دستگیری و کشتن رهبران انقلاب، سرکوب کردن و اشغال مراکز مهم اقتصادی و سپس



ژنرال رابرت داج هایزر، در حاشیه یک نشست با

روی کار آوردن دولتی سرکوبگر بود. برژینسکی مشاور امنیتی کارتر، بی‌مهاپا می‌کوشید تا کودتا را در اولویت قرار دهد. برژینسکی معتقد بود یک کودتای نظامی در ایران به طرفداری از شاه، تنها امید باقیمانده برای حفظ منافع امریکا در ایران است… براون وزیر دفاع نیز همین عقیده را داشت و پیوسته از هایزر می‌خواست تا نیروهای مسلح ایران را برای مقابله و سرکوب مخالفان، در صورت لزوم آماده کند… برژینسکی به هایزر تأکید کرد طرح آماده‌های را برای دست‌زدن به اقدام نظامی داشته باشد. او معتقد بود این طرح روحیه ارتش را تقویت خواهد کرد و از نظر روانی، آنها را برای دست‌زدن به کودتا در صورت لزوم مهیا خواهد ساخت…»

■ **نمی‌دانستیم چگونه اوضاع را کنترل کنیم؟**
فرستاده نظامی دولت امریکا، ایران را از پیش می‌شناخت. از این روی پس از اندک مطالعه‌ای، دریافت که کار او در چنان برهه‌ای، بسیار سخت خواهد بود. او در ذهن خود، بین امکان یا عدم

امکان کودتای نظامی در حرکت بود! آنچه او درباره آن روزهای خویش به تاریخ سپرده، به اندازه کافی گویا و شفاف است:

«همی‌دانستم چگونه اوضاع را کنترل کنم؟ آیا باید تلاش کنم تا از طریق شوک درمانی، افکار آنها را از سفر شاه منصرف کنم یا اینکه تسلیم می‌شدم و با آنها همدردی می‌کردم؟ تصمیم گرفتم به آنها اجازه دهم تا احساسات‌شان را تخلیه کنند.

حالا هیچ تردیدی وجود نداشت که خودشان علاقه‌مندند از کشور و بختیار حمایت نمایند. آنها همچنان مشغول بحث بر سر ایده کودتای نظامی در آن شب بودند و در حقیقت، تصمیم داشتند ساعت ۲:۳۰ بامداد روز بعد، قدرت را در دست بگیرند، اما به‌راحتی می‌شد با یکی دو سؤال عملی، درباره برنامه‌ریزی از کودتا منصرفشان کرد. نخست‌وزیر چه ایرادی داشت؟ چه کسی

باید رهبر جدید کشورشان باشد؟ پس از آن به گیانه‌رتی درباره اقدام بعدی (امام آخمینی پرداختند و همین مسئله، منجر به طرح مباحث تنش‌زا شد. آنها معتقد بودندند، وی به‌زودی به کشور باز خواهد گشت. برای جلوگیری از ورود او چه باید کرد؟ چرا وی همین حالا باز نمی‌گشت؟ سرانجام بحث به‌جایی رسید که مرا وادار کرد کمی تند شوم. گفتم مسا الان آماده‌یم تا توان خود را در حمایت از بختیار آزمایش کنیم و طرح‌های کافی را برای انجام این کار در اختیار داریم. این مسئله با فریادهای عجیب قه‌باغی و ربیعی، مورد موافقت قرار گرفت. آنها پاسخ دادند بله ژنرال، شاه به ما گفته‌است به شما اعتماد کنیم، به حرف شما گوش دهید و از شما اطاعت کنیم. واژه اطاعت حرف جدیدی بود که مرا شوکه کرد، بنابراین بلافاصله پرسیدم آیا درست می‌شوم؟ همه آنها تأیید کردند و این موضوع قدری تکان‌دهنده بود، زیرا مطمئن بودم دولت نمی‌خواهد تا این مرحله پیش بروم و برآهادر این باره به من هشدار جدی داده بودند. از طرف دیگر، کارها را درست و طبق برنامه انجام دهم. پس از این چهار نفر عبارت بودند از: سپهبد امیرحسین ربیعی فرماندهنیرویی هوایی، دریسادر کمال‌الدین حبیب‌اللهی فرماندهنیروی دریایی، از تشید طولفانیا معاون وزارت دفاع و مسئول خریدهای تسلیحات جانور و ارتشید عباس قهرباغی رئیس ستاد مشترک ارتش. هایزر ملاقات‌های خود را به صورت جداگانه از همان ۱۶دی ماه آغاز کرد، اما آنها را سخت مرعوب قدرت انقلاب یافت. ژنرال امریکایی اقدامات داشت تا فرماندهان نظامی را – که اینگونه از رفتن شاه به وحشت افتاده بودند– منسجم و آماده کودتا نماید.

هایزر در مدت اقامت در ایران، چه کرد و چه چیز موجب شد در انجام مأموریت خود ناکام شود؟ او در حال آماده کردن سران ارتش شاهنشاهی برای یک کودتای نظامی بود، اما نهایتاً شرایط را برای انجام آن مهیا ندید و ناگزیر از فرار شد. نویسنده «غرب و براندازی جمهوری اسلامی ایران» از انتشارات مؤسسه فرهنگی– هنری مرکز اسناد انقلاب اسلامی، در این فتره اعتقاد دارد:

ژنرال درباره چگونگی بی‌ریزی یک کودتای موفق، در خاطرات خود می‌نویسد: پیشنهاد کردم این گروه به صورت یک شوراء مرکب از ریاست ستاد ارتش و فرماندهان نیروهای سه گانه دریایی و این فکر را پسندیدند. چیزی که من در واقع دنبالش بودم، این بود که نهادی شبیه ستاد مشترک خودمان ایجاد کنم که همه با هم در آن کار کنند… در پی تشکیل این گروه به عنوان یک اقدام زیربنایی، هایزر با جدیت در پی طرح‌ریزی

و اجرای دیگر بخش‌های مأموریت خود برمی‌آید

که عبارت بودند از: جلب حمایت از تش از بختیار

پس از خروج محمدرضا، شکستن اعتصابات و به‌دست‌گیری کنترل مراکز حساس اقتصادی و

صنعتی به منظور تثبیت حاکمیت دولت بختیار، حل مسائل و مشکلات ارتش از جمله کمبود سوخت، تقسیم وظایف بین نیروهای سه‌گانه برای مقابله با جریان انقلاب و آمادگی برای کودتا و طراحی اقدامات لازم تبلیغاتی و روانی و سپردن رهبری آن به یک افسر امریکایی. هایزر در چارچوب اقدامات خود و با توجه به شرایط عینی جامعه، حتی ضرورت یک برخورد خشن نظامی و دست‌زدن به یک کشتار بزرگ را از نظر دور نداشته بود. بنابراین طرح و برنامه هایزر، ظاهراً از همه‌جانبه‌نگری برخوردار بود و تمام جوانب کار سنجیده شده بود. اما آنچه تمام برنامه‌ها را به هم ریخت، رهبری مدبرانه و هوشیارانه امام خمینی (ره) بود. خروج هایزر از ایران پیش از به ثمر رساندن برنامه‌هایش بی‌تردید تحت

سه‌شنبه ۲۵ بهمن ۱۴۰۱ | ۲۳ رجب ۱۴۴۴ |

تأثیر رهبری امام بود. به این ترتیب، معمار کودتا به‌رغم تمامی سوابق و تجربیاتش در امور سیاسی و نظامی و حوزه اختیارات وسیعی که در ایران به وی داده شده بود، در برابر معمار انقلاب، شکست سختی را متحمل شد و اونیز فرار را برقرار ترجیح داد. البته ناگفته نماند که پس از خروج هایزر در ۱۴ بهمن و اوج‌گیری روند انقلاب با حضور امام خمینی، هرچند امکان انجام کودتا طبق طرح‌ها و برنامه‌های هایزر فراهم نیامد، اما به هر حال حرکتی در روزهای آخر عمر رژیم پهلوی با هدف سرکوب شدید و کشتار مردم صورت گرفت که گرچه به شهادت جمعی از مردم و نظامیان پیوسته با انقلاب انجامید، اما به دلیل هوشیاری حضرت اسام و صدور فرمان حضور مردم در خیابان‌ها و بی‌اعتنایی به حکومت نظامی اعلام شده از ساعت ۴ بعدازظهر روز ۲۱ بهمن ۵۷، این طرح نیز با شکست مواجه شد…»

■ **ممکن بود گروهی از خلبانان وابسته مرا نابود کنند!**

ژنرال امریکایی در واپسین مأموریت خود به ایران، ناتوان و مغیوب‌ناگزیر از ترک کشورمان شد. با این همه خوانش خاطرات وی در باره چگونگی فرار شبانه، نشان می‌دهد که وی به رغم تمام نفوذ امریکا در ایران، برای فرار با چه دغدغه‌ها و ترس‌هایی دست و پنجه نرم می‌کرده است:

«به‌طرف اقامتگاه رقتم، کیفم را بستم و با نیروهای ستاد خداحافظی کردم. وقتی عازم ستاد مشترک شدیم، باران نهم می‌بارید و هوا کم‌کم تاریک می‌شد. مأموران امنیتی من اصرار داشتند تا بسین به هواپیمای سی-۱۳۰، سه‌نفر در هلی‌کوپتر از من محافظت کنند و یک نفر هم تا اشتوتگارت در کنار من بماند. با ورود به محوطه ستاد، متوجه شدیم که خدمه و هلی‌کوپتر آماده پرواززند. بنابراین چمدانم را داخل هلی‌کوپتر گذاشتم و با بقیه نیروهای امنیتی و ژنرال گاست، خداحافظی کردم. وداع بسیار سختی بود. ما از نزدیک با هم کار کرده بودیم و پیوندی بین‌مان برقرار شده بود که فقط زمانی ایجاد می‌شود که دو نفر برای بقا به‌هم نیاز داشته باشند. سوار هلی‌کوپتر شدم و در هوایی تاریک و نمناک، پرواز کردیم. تا ۵۰۰ فوتی بالا رفتیم و به‌طرف مهرآباد حرکت کردیم. وقتی رسیدیم، هوا تقریباً تاریک شده بود. آنجا مورد استقبال فرمانده پایگاه هوایی و دیگر نظامیان ایرانی قرار گرفتیم. در هوایی تاریک و نمناک با پای پیاده، از کنار هواپیمای پارک شده عبور کردیم تا به هواپیمای سی – ۱۳۰ برسیم. تا رسیدیم، با محافظان بالا رفتیم و وارد کابین خلبان شدیم. یکی از افراد پرسید آیا با وجود تاریکی هوا باید پرواز کنیم؟ زیرا مدتی بود که پرواز شبانه در ایران ممنوع شده بود. خدمه در هر صورت می‌رویم. مطمئن بودم که گفته‌ها هواپیما را به مخاطره نخواهم انداخت. ژنرال ربیعی از نقشه رفتن ما اطلاع داشت و کنترل نیروی هوایی در اختیار او بود. بنابراین تنها احتمالی که وجود داشت، این بود که گروهی از خلبانان وابسته به اپوزسیسیون در نیروی هوایی، بخواهند جلوی ما را بگیرند و ما نابود کنند. همچنین ممکن بود از طرف واحدهای ضد هوایی، به طرف ما موشک شلیک کنند. این افکار به‌سرعت از ذهنم گذشت، اما تصمیم گرفتم این احتمالات را کنار بگذارم. تنها وسیله دفاعی‌ای که برای پرواز نیاز داشتیم، اطراف فروردگاه مهرآباد بود و من مطمئن بودم که نیروهای مسلح مستقر در منطقه، با ما همکاری خوبی خواهند داشت. همانگونه که از ظاهر ما برمی‌آمد، خلبانان حس داشتند به ما مشکوک نبوده‌اند. من لباس فرم نظامی داشتم و زیر آن یک جلیقه ضد گلوله پوشیده بودم. بالا‌نتهام خیلی تونمند شده بود. موی سر محافظانم، بلندتر از حد معمول نظامی بود و صورت‌شان را هم اصلاح کرده بودند (هدفشان این بود که مشخصات نشوند). کاملاً مسلح بودند و جلیقه ضد گلوله به تن داشتند. همیشه از خودم می‌پرسیدم که خدمه‌ها در اولین نگاه چه فکری کرده‌اند؟ نگرانی و اضطراب زیادی وجود داشت. صداهای خیلی ضعیفی روی بیسیم بود و اعضای خدمه کاملاً آماده بودند که خبری روی بیسیم‌ها بیاید. آنها به‌دقت در تاریکی‌نگاه می‌کردند تا اگر لوله تفنگ‌ها باید پایین می‌آمد تا شکی باقی نماند که نیروها شوخی ندارند. ژنرال قه‌باغی فوراً با آقای بختیار تماس گرفت و بعد آجودانش را صدا کرد. خیلی سریع به زبان فارسی دستور آتش داد و به طرف من برگشت و گفت همانطور که صحبت کرده بودیم، اوضاع دقیقاً کنترل خواهد شد… کمی بعد گزارش رسید که نیروها طبق دستور ما وارد عمل شده‌اند. تلاش کرده بودند با تیراندازی مستقیم مردم را متوقف کنند، اما بی‌فایده بود. بنابراین رهبران آنان را شناسایی و به سمت‌شان شلیک کرده بودند. گزارش دقیقی از میزان تلفات نداشتیم…»

■ **و کلام آخر**

و سرانجام برای بهتر فهم عادات و خُلقیات نظامی هایزر و همچنین هدف وی از سفر به ایران،

خوانش این بخش از خاطرات وی مهم و بهنگام

به نظر می‌آید:

«به‌نظر من روش درست این بود که روی سر راهیپمایان تیراندازی هوایی کنند و از گاز اشک‌آور استفاده نمایند. اگر این روش مؤثر نبود، لوله تفنگ‌ها باید پایین می‌آمد تا شکی باقی نماند که نیروها شوخی ندارند. ژنرال قه‌باغی فوراً با آقای بختیار تماس گرفت و بعد آجودانش را صدا کرد. خیلی سریع به زبان فارسی دستور آتش داد و به طرف من برگشت و گفت همانطور که صحبت کرده بودیم، اوضاع دقیقاً کنترل خواهد شد… کمی بعد گزارش رسید که نیروها طبق دستور ما وارد عمل شده‌اند. تلاش کرده بودند با تیراندازی مستقیم مردم را متوقف کنند، اما بی‌فایده بود. بنابراین رهبران آنان را شناسایی و به سمت‌شان شلیک کرده بودند. گزارش دقیقی از میزان تلفات نداشتیم…»

ژنرال رابرت داج هایزر، در حاشیه یک نشست با